

تاریخ نگاری جنگ دکتر گفت و گو با دکتر داور



اشاره:

ضرورت تبیین روش تاریخ نگاری جنگ ایران و عراق در مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه منجر به انتشار فصل نامه شماره ۱۳ در تابستان سال ۱۳۸۴ شد. محدودیت صفحات فصل نامه منتشره از یک سو و ضرورت انتشار مابقی اسناد تاریخ نگاری جنگ از دیگر سو سبب شد تا نسبت به تکمیل مباحث تاریخ نگاری جنگ در فصل نامه شماره ۱۸ اقدام شود. بسیار علاقه مند بودیم که در چارچوب تاریخ نگاری جنگ با استاد فرزانه و اندیش مند جناب آقای دکتر داور گفت و گو داشته باشیم. به همین دلیل، بخشی از آثار مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ و برخی از شمارگان فصل نامه جهت ملاحظه ایشان ارسال شد. یکی از عوامل موثر در تاخیر تعیین وقت گفت و گو، تأکید استاد بر مطالعه آثار ارسالی بود.

سرانجام پس از چند ماه پیگیری زمان ملاقات فرا رسید. دکتر داور دواوری دوستان را با صمیمیت کم نظیر و با آغوش باز پذیرفتند. سخنان استاد در ابتدای جلسه ناظر بر نقد رویکرد موجود در تاریخ نگاری جنگ می باشد که نظر به اهمیت این موضوع، سخنان آغازین جناب آقای دکتر داور نیز برای اطلاع خوانندگان محترم در فصل نامه درج شده است. امید است حاصل این گفت و گو در غنا بخشیدن به روش و رویکرد تاریخ نگاری جنگ ایران و عراق موثر واقع شود.

دکتر داور: شما به عنوان یک افسر مورخ کتاب نوشته اید نه به عنوان یک مورخ افسر. با همه مسئولیت های نظامی نوشته اید و نخواسته اید که آنچه را که می دانید بگویید. گاهی اوقات حتی مورخان نمی دانند اما پرسش هایی را مطرح می کنند ولی شما حتی نخواستید که پرسش هایی را مطرح کنید، برای اینکه تعلق خاطر دارید.

حرف آخر را به یاد بیاورید که ما چرا قطع نامه را پذیرفتیم و یا چرا نپذیرفتیم؟ شما بیش از آنچه که نوشته اید، اطلاعات دارید و...
درویدیان: باید می گفتیم؟

دکتر داور: ببینید شما به عنوان یک مورخ می بایستی که بگویید ولی به عنوان یک نظامی، نه نمی بایستی بگویید. شما به عنوان نظامی می بایست که حرمت همه مسئولان جنگ - امام که شرکت نداشتند - از آقای هاشمی تا بقیه - همه را می گویم خودتان

هم بودید - را مراعات می کردید.

درویدان: بله

دکتر داوری: خودتان هم در جنگ شرکت داشته اید، شما هم می بایستی که حرمت آنها را نگه دارید، اما اگر من به عنوان یک سؤال کننده از شما که هم در جنگ بوده اید و هم تاریخ جنگ را نوشته اید، به صورت ساده بپرسم که ما در ارزیابی هایمان می دانستیم که فاورا تا کی و چگونه می توانیم نگه داریم؟

بگذارید حرف های ضد انقلابی برایتان بزنم. مایک عیب بسیار بزرگ داریم و آن این است که پیروزی برایمان بد است. من وقتی مسابقه فوتبال می شود خدا خدای منم که اینها دقیق اول گل زنند، زیرا اگر دقیق اول گل بزنند این عقده باز می شود و ما شکست می خوریم. ما وقتی پیروزی را به دست می آوریم حاضر نیستیم با هیچ چیز مقایسه اش کنیم.

من وقتی که فوق لیسانس فلسفه شدم همه عالم مال من است و این را به هیچ چیز نمی فروشم و با هیچ چیز معامله نمی کنم. خدا بگوید که تو این را به من بده من بهشت را به تو می دهم، می گویم نه من بهشت را نمی خواهم، این فوق لیسانس فلسفه چیزی است که من دارم و هیچ کس ندارد.

ببینید از نظر ما یک نظامی قوی کیست؟ این است که برود العلمین را بگیرد؟ یا وقتی در العلمین پیروز شد حساب بکند که چگونه می تواند این پیروزی را حفظ کند؟ نبوغ ژنرال رومل در چه بود؟ در آن چیزی بود که فهمید نمی تواند آن مکان را حفظ کند و وقتی که علیه هیتلر شورید می دانست که نمی تواند آنجا را حفظ کند...

آیا ما حساب کردیم که تا کی می توانیم فاورا را حفظ کنیم؟ تکلیف ما در شلمچه چه می شود و در بصره چه می توانیم بکنیم؟ شما بگویید من که نمی دانم. من به عنوان یک آدم عادی معمولی می پرسم. فردا که از مورخ بپرسند، فردا که از ما بپرسند، این بزرگوار را [اشاره به تصویر امام (ره)] هیچ کس نمی تواند از این بابت ملامت کند برای اینکه وقتی به ایشان گفته شد که باید قطع نامه را پذیرفت، گفت من می پذیرم. می دانید یعنی چه؟ یعنی شما تصور کردید. مسئولیت با من است شما که به من نگفتید، شش ماه پیش که

به من نگفتید حالا دارید به من می گویید. بسیار خوب شما نمی توانید بگویید ولی من می توانم بگویم: این ارزیابی قدرت است که کی می تواند یک کاری را بکند و چه کسی نمی تواند یک کاری را بکند. اصلاً گذشت نکرده، ناپذیری نکرده، ملاحظه سیاسی دقیق کرده است که اگر دیگران بگویند این ملت نمی پذیرند. من هستم که می توانم بگویم و مردم از من می پذیرند و به عبارتی می گویم که مردم از من بپذیرند.

شما نظامی هستید، ولی خواننده این کتاب ها نسل بعد از ما هستند، دانشجویان شما هستند، آنها این کتاب ها را می خوانند و می پرسند، می پرسند که آیا فرماندهان ما فکر کرده بودند که تا کی می توانند فاورا را نگه دارند؟ آیا می خواستند بر سر فاورا معامله بکنند؟ آیا وارد معامله شدند یا نشدند؟

ببینید اصلاً جنگ، تاکتیک، استراتژی و اینها که اصطلاحات سیاسی نیست، اینها اصطلاحات جنگ است. من به شما این حرف ها را از دم، شما قضاوت کنید. این اصطلاحات نظامی است، استراتژی که می گویند استراتژی مال نظام است، مال جنگ است، مال دفاع است.

این استراتژی ما چه بوده است؟

درویدان: اجازه می فرمایید؟

دکتر داوری: بفرمایید در خدمت هستم.

درویدان: خیلی خوشحال هستیم، بزرگ واری کردید که ما را به عنوان شاگرد برای گفت و گو بپذیرفتید. ما حدود دو سال است که با دوستان بحث منظمی را در مورد تاریخ نگاری جنگ پیگیری می کنیم.

جنگ در زمان وقوع آن با تحولاتی همراه بوده است. پرسش های زیادی هم در مورد جنگ هست: چرا شروع شد؟ چرا ادامه پیدا کرد؟ چرا این گونه پایان یافت؟ آیا در زمان های دیگری نمی توانستیم جنگ را به پایان برسانیم؟ جنگ به عنوان یک واقعه در زمان خودش تکلیف همه را روشن می کرد. وقتی دشمن حمله کرد باید دفاع کرد، وقتی ادامه پیدا کرد باید بالاخره پشتیبانی کرد، وقتی تمام شد باید به آن متعهد بود. ولی وقتی جنگ تمام شد ما با این جنگ چگونه باید برخورد کنیم؟ و آیا اکنون این جنگ به یک واقعه

تاریخی تبدیل شده که ما باید تاریخ آن را بنویسیم؟ یعنی همین انتظاری که حضرت عالی دارید. بعضی از سوالاتی که شما فرمودید این سوالات و بسیاری از سوالات دیگری وجود دارد که اگر با تحقیقات و توضیحات زیاد هم پاسخ داده شود به معنی حل پرسش نخواهد بود. یعنی شاید خیلی توضیحات داده شود ولی پرسش‌ها همچنان پایدار بماند. بنابراین نمی‌شود انتظار داشت تا ما پرسشی را توضیح بدهیم، ابهام آن برطرف بشود. ما به دلایل مختلف خدمت شما رسیدیم، در واقع از این منظر که بالاخره با این جنگ چه بکنیم؟ آیا الان مسئله جنگ، تاریخی شده است که ما تاریخ آن را بنویسیم؟ یا این نکته‌ای که حضرت عالی فرمودید من خودم واقعاً هیچ زمان نمی‌توانم تعلقاتم را کنار بگذارم. یعنی اصلاً برایم امکان پذیر نیست مثل یک منتقد بی‌رحم کالبد جنگ را وسط بگذارم و قطعه قطعه کنم. طبیعتاً این روش، یک نوع نگاه خاص به همراه دارد. من کتاب "پایان جنگ" را که شما در ابتدای بحث به آن اشاره فرمودید، خدا شاهد است با دشواری و ملاحظات بسیار زیادی نوشتم. دوران دشواری را گذراندم. فرماندهان جنگ هم به همین ترتیب هستند. فرماندهان جنگ همه هویتشان به همان جنگ است، لذا اگر بخواهند چیزی را بیان کنند یا نقد کنند به این معنی است که اول باید خودشان را نقد کنند. انسان به دشواری می‌تواند خودش را نقد کند و از آن عبور کند شاید این عبارت درست باشد که می‌گویند فرماندهان همیشه در کمند و اسیر آن تجربه نظامی هستند، به همین دلیل در آینده این خطر وجود دارد که اشتباهاتشان را تکرار کنند و خودشان را اصلاح نکنند. با وجود این کتاب‌ها و فصل‌نامه‌هایی که نوشته شده ولی این پرسش‌ها برای ما وجود دارد که چگونه با این تاریخ برخورد کنیم؟ آیا اصلاً جنگ، تاریخی شده است؟ اعتبار اینکه می‌گویند جنگ تاریخی شده است چیست؟ و اینکه عده‌ای می‌گویند تاریخی نشده به چه معناست؟

ما با پرسش‌های زیادی درگیر هستیم و سوالات زیادی در ذهن دوستان هست خدمت شما آمدیم که به یک چارچوب کلی برسیم و ابعاد مسئله برایمان روشن شود و جهت کلی کارمان روشن تر شود.

دکتر داوری: هیچ کس در کشور، به هر چه که اعتقاد داشته

درویدیان: جنگ به عنوان یک واقعه در زمان خودش تکلیف همه را روشن می‌کرد. وقتی دشمن حمله کرد باید دفاع کرد، وقتی ادامه پیدا کرد باید بالاخره پشتیبانی کرد، وقتی تمام شد باید به آن متعهد بود. ولی وقتی جنگ تمام شد ما با این جنگ چگونه باید برخورد کنیم؟ و آیا اکنون این جنگ به یک واقعه تاریخی تبدیل شده که ما باید تاریخ آن را بنویسیم؟

باشد منکر نیست که این جنگ پر از قهرمانی و شجاعت بوده است. منکر نیست که یکی از حوادث پر از فداکاری تمام تاریخ است. کسی نمی‌تواند منکر شود که بچه‌های ده، دوازده ساله به جبهه رفتند و شهید شدند. اما ببینید ما از این بابت که نباید اصلاً به خودمان فشار آوریم که ما این جنگ را چگونه توجیه کنیم؟ کسی منکر نیست که جنگ بر ما تحمیل شده است. جنگ بر ما تحمیل شده و ما مقاومت کردیم و شجاعانه هم مقاومت کردیم. این برگ درخشانی در سراسر تاریخ ایران است. شما که نظامی هستید و در جنگ بوده‌اید، این را می‌گویید، من هم که معلم فلسفه هستم این را می‌گویم. اگر کسی می‌آید منکر شود، بیاید منکر شود. این یک حقیقت تاریخی است برای جنگ.

این که من گفتم جنگ یک حادثه تاریخی است، همه مناطق ایران قیام کردند و اسلام را خواستند. جنگ ما جنگ تاریخی است، در این هیچ حرفی نیست. شما اگر یک مورخ بودید باید تاریخ این پیش آمد بزرگ تاریخی را با همه دلبستگی‌هایی که به آن دارید، بنویسید و نمی‌توانید دلبستگی نداشته باشید. باید داشته باشید.

شما چرانی نمی‌نشینید تاریخ هخامنشی را بنویسید؟ به این جنگ علاقه دارید. زندگی تان این جنگ بوده است. بنابراین این حادثه، یک حادثه تاریخی است. این حادثه تاریخی طوری تمام شده که خدا اراده کرده که ما شکست نخوریم، البته شجاعت ملت هم بوده است. چون ما دست خالی بودیم، ما که تحریم بودیم. صدام هم آن هم اورگانیزه کمک می‌گرفت و سازمان داشت. اصلاً ما که هنوز

سپاه‌مان سازمان پیدا نکرده بود و ارتش‌مان هم سازمانش از هم پاشیده بود. مادر جنگ سازمان پیدا کردیم. سپاه اصلاً سازمانش را در طول جنگ پیدا کرد.

خوب اینها نکات روشن قضیه است. شما که می‌آید قضیه را سیاسی می‌کنید، مشکلات از اینجا شروع می‌شود. سؤال می‌کنید آیا واقعاً یک حادثه تاریخی است؟. ببینید من در سؤال شما چه گفته‌ام گفتم این یک امر سیاسی است یا تاریخی؟

امسال دو جناح موجود در کشور، دو مراسم برای مشروطیت برگزار کردند. کاری به تاریخ نداشتند، آن طرف می‌گفت: مشروطیت مال من است و مشروطیت این است که من می‌فهمم. این طرف هم می‌گفت: مشروطیت مال من است و من مشروطیت را می‌فهمم.

ببینید مشروطیت را قسمت کردند، مشروطیت را شقه کردند! نه! مشروطه یک واقعیت تاریخی است. یک واقعیت تاریخی است که از غرب آمده اگر آخوند تأییدش نمی‌کرد، محقق نمی‌شده است. حالا این هر دو جناح هم دارند درست می‌گویند. ببینید آن که می‌گوید مشروطیت، مشروطیت آخوند خراسانی و نائینی و مازندرانی و طباطبایی و بهبهانی است دارد درست می‌گوید. ولی اینها نمی‌گویند که مردم ایران بدون تأیید روحانیت به مشروطه اعتنا نمی‌کردند؟ و یا به مشروطه اعتماد می‌کردند؟ مشخص است که نمی‌کردند. برای اینکه مشروطه از غرب آمده است. آخوند ما که دنبال قانون اساسی بر اساس قانون محمدی است ولی می‌گفت ما قانون محمدی را با قانون مشهدی باقر بقال عوض نمی‌کنیم. مشهدی باقر گفته بود ما مشروطه را با هیچ چیز عوض نمی‌کنیم.

دکتر داوری: جنگ ما جنگ تاریخی است،

در این هیچ حرفی نیست. شما اگر یک

مورخ بودید باید تاریخ این

پیش آمد بزرگ تاریخی را با همه

دل بستگی‌هایی که به آن دارید،

بنویسید و نمی‌توانید دل بستگی

نداشته باشید. باید داشته باشید.

وقتی گفته بودند "مشروطه مشروعه" نمایندگان مانده بودند، نمایندگان مانده بودند که ای وای چه می‌شود؟ شیخ گفته بود ما بگوییم مشروطه مشروعه، نه غیر مشروعه!

کسی نمی‌دانست چه بگوید در این گیر و دار نماینده بقال‌ها بلند می‌شود که ما برای مشروطه خون داده‌ایم و مشروطه را با هیچ چیز عوض نمی‌کنیم. حضراتی که آنجا نشسته بودند، یک نفس راحتی می‌کشند که خوب الحمدالله کسی بلند شد در مقابل مشروطه مشروعه‌ای که شیخ فضل‌الله گفته بود حرف زد. شیخ فضل‌الله می‌گفت من مشروطه را نمی‌خواهم و اینجا نمی‌مانم، من قانون محمدی را با قانون مشهدی باقر عوض نمی‌کنم.

ببینید ما مشروطه را سیاسی می‌کنیم و وقتی که مشروطه را سیاسی می‌کنیم، آن گاه وقتی تاریخ را می‌نویسیم، دچار اشکال می‌شویم.

من این را خطرناک می‌دانم. تعریف یک حادثه تاریخی از طرف یک گروه سیاسی، حتی به صلاح آن گروه سیاسی نیست؛ چون انجام نمی‌شود.

تاریخ خیلی گریز پاست، تاریخ در اختیار مادر نمی‌آید که ماهر طور که خواستیم تفسیرش کنیم. اصلاً نمی‌شود، او ما را به دنبال خودش می‌کشد. تاریخ خیلی بی‌رحم است و هم خیلی عادل است. شما ببینید سقراط را بهترین آدم‌های آتن کشتند. می‌دانستید؟ بهترین آدم‌های آتن. فکر نکنید که لات و لوت‌ها جمع شده و وی را کشتند. موجه‌ترین، عاقل‌ترین، معتمدترین مردم عادی سقراط را کشتند. نمایندگان مردم عادی بودند. آن دو نفری که ادعایمانه علیه سقراط نوشتند، معتبرترین و خوش‌نام‌ترین اشخاص آتن بودند، ولی سقراط را کشتند. هیچ کس قبول نمی‌کند، هیچ کس قبول نمی‌کند که کشتن سقراط درست باشد، برای اینکه تاریخ قبول نمی‌کند. تاریخ کاری به شهرت و خوبی نمایندگان آتن ندارد. هیچ کس قبول نمی‌کند که فقها حکم داده‌اند که سهروردی باید کشته شود. ارواح که نرفتند سهروردی را بکشند. فقها حکم دادند که حسین ابن منصور حلاج کشته شود و یک عارف هم در میان آنها بود که گفت من حکم را نظارت کردم. اما ما می‌گوییم منصور بر سر دار می‌گفته که خوش به حال از شاپور نرسیدند طاله این مسائل

چیست. تاریخ با کسی شوخی ندارد. شما به دمشق، رفته‌اید؟ مقبره معاویه را دیده‌اید که چه بر سرش آوردند؟ آیا مایه عبرت شما نبود؟ معاویه که حاکم بود، معاویه که بلد بود و سیاست مدار بود. هیچ کس در این تردید ندارد، ولی تاریخ اجازه نمی‌دهد که رذالت سیاست مدار، مختوم بماند.

مردم زمانه ممکن است بگویند، مردم زمانه خیلی چیزها می‌گویند ولی وقتی که گذشت، تاریخ نمی‌پذیرد.

بنابراین یک حادثه‌ای به اسم مشروطه اتفاق افتاده است، امروز پنجاه سال دیگر، صد سال دیگر بالاخره حقیقت روشن می‌شود حکم تاریخ هم روشن می‌شود که این مشروطه چه بوده است و چه چیزی بوده است؟

ما با جنگ هم داریم کار می‌کنیم جنگ را نمی‌شود مصادره کرد جنگ برای ملت ایران است. ببینید بهترین سوء استفاده‌ای که از جنگ می‌شود این است که در خیابان یک بدحجاب را می‌بینند، به این خاطر که شهدا راضی نیستند، روح شهدا راضی نیست، توی سرش می‌زنند. من نمی‌گویم روح شهدا راضی است، ولی شما چرا می‌گویید روح شهدا راضی نیست؟ شما بگویند که اسلام حجاب دارد، ما قانون داریم، باید قانون را رعایت کنیم. اگر معتقد هم نیستید، باید قانون را رعایت کنید. ما چه کار به روح شهدا داریم؟ این بهترین سوء استفاده از جنگ است، ولی خوب ما این کار را می‌کنیم. آن وقت که این کار را می‌کنیم مورخ ما می‌پرسد: آیا این حادثه تاریخی است؟ من معنی مقابلش را می‌فهمم که ایران هنوز در متن سیاست قرار دارد. اصلاً تکلیف انقلاب ما با این جنگ روشن شد. نه اینکه این جنگ برای یک گروه انقلابی است، این جنگ سیری به یک مرحله از انقلاب ما بوده است. آن چه بعد از انقلاب، پیش آمده در ادامه جنگ بوده است. ما هنوز در جنگ زندگی می‌کنیم. هنوز داریم

دکتر داوری: اصلاً تکلیف انقلاب ما با این جنگ روشن شد. نه اینکه این جنگ برای یک گروه انقلابی است، این جنگ سیری به یک مرحله از انقلاب ما بوده است. آن چه بعد از انقلاب، پیش آمده در ادامه جنگ بوده است. ما هنوز در جنگ زندگی می‌کنیم. هنوز داریم از خوب و بد آن بهره‌مند می‌شویم و یا زیان می‌دهیم، بنابراین این جنگ تمام نشده است.

از خوب و بد آن بهره‌مند می‌شویم و یا زیان می‌دهیم، بنابراین این جنگ تمام نشده است. شما هم به همین جهت جنگ را تمام نکردید و قضیه را قطع نکرده‌اید و هنوز ادامه دارد. این که ما هنوز داریم بحث می‌کنیم که در شلمچه چه گذشت؟ در بصره چه گذشت؟ در فو چه گذشت؟ و چه می‌توانست بگذرد؟ یعنی قضایا تمام نشده است. اما معلوم می‌شود، فردا معلوم می‌شود.

این جلد پنجم، پایان کار نیست شما جلد ششم را می‌نویسید، جلد هفتم را می‌نویسید، جلد هشتم را می‌نویسید. اگر من حق داشته باشم به سؤالی که عنوان فرمودید، جواب بدهم عرض می‌کنم: جنگ، حادثه بزرگ تاریخی کشور ما و یکی از حوادث بزرگ تاریخ جهان است. با همه نتایج و عواقبی که داشته است. یک حادثه محلی نبوده است. اصلاً از جنگ ویتنام هم مهم تر بوده است. جنگ ما از جهات مختلف از جنگ ویتنام مهم تر بوده است.

درویان: اهمیت آن در چیست؟ این پی آمده‌ها و این اهمیت‌ها در چه چیزهایی وجود دارند؟

دکتر داوری: اهمیت آن در این است که در یک کشوری، وضعیتی به وجود آمده است که به جهان کنونی "نه" می‌گوید. درست است که این "نه" مبهم است. درست است که (لا اله الا الله) راهنوز نمی‌داند چیست. (لا) را دارد می‌گوید. (الله) اولش داشت، الله مقدم بود بر (لا اله)، مادر است که نمی‌دانستیم چیست، الله راهم به آن نرسیده بودیم، اما لا را گفتیم و محکم هم گفتیم. در مورد این لایه که امام گفته است، اسرائیل گفت که: زمین لرزه بزرگی بوده است و هنوز هم می‌گوید. این انقلاب معلوم بود که عکس العمل دارد، یعنی بدترین و منفورترین آدمی که در نظر خودش هم بد و منفور بود (صدام) علیه ما شد. امریکا در ویتنام در برابر کمونیست منطقه‌ای ایستاده بود. در کامبوج در برابر کمونیست ایستاده بود. در ایران در برابر چیزی ایستاد که از آن وحشت داشت. او نمی‌دانست

این چیست؟ با کمونیسم‌های دیگر، با کمونیست ویتنام و کمونیست کامبوج فرق داشت. در ایران کسی داشت حرف می زد که وقتی حرف می زد، جهان اسلام را تکان می داد.

آنها حقیقتاً ترسیده بودند و هنوز هم می ترسند و هنوز هم حساب می برند. این قاطی کردن هایشان هم برای این است که هنوز هم هیچ چیز نفهمیده اند. در این شرایط که جنگ را بررسی می کنید، این جنگ می شود جنگ جهانی. حلبچه را که صدام نساخته، حلبچه را آلمان و انگلیس و فرانسه ساخته اند. صدام که سلاح شیمیایی نداشت. صدام که سلاح میکروبی نداشت، ببینید حادثه، جهانی است حادثه ای بزرگ است و ما هم در این حادثه آزمایش شدیم. در کلیت حادثه، رو سفیدیم، ملت قهرمانی کردند. ملت قهرمانی بزرگی به خرج دادند و ما عظمت پیدا کردیم. جنگ چیز بدی است، جنگ چیز کثیفی است اما مردمی که جنگ نکرده اند، مردمی که جنگ ندیده باشند مردمی پخمه و پیر هستند.

من وقتی بمب در تهران می ریخت می ترسیدم، اما در عین حال فکر می کردم باید زیر بمب زندگی کرد. اگر بخواید زندگی بکنید، باید زیر بمب زندگی کنید.

در آن زمان با همسر من به مشهد می رفتم. در فرودگاه مهر آباد صدایی شنیدم، از آنجا که دخترم، بچه نوزاد داشت و در خانه مانده بودند، رفتم به او تلفن کردم که بابا خبری نیست؟ گفت: بابا! نه، خیلی نزدیک بود، ولی چیزی نبود. نخو است که ما به مشهد نرویم و گفت شما بروید مشهد. سه روز مشهد ماندیم و برگشتیم. دیدم که

دکتر داوری: من این را خطرناک می دانم.

تعریف یک حادثه تاریخی از طرف یک گروه سیاسی، حتی به صلاح آن گروه سیاسی نیست؛ چون انجام نمی شود.

تاریخ خیلی گریز پاست، تاریخ در اختیار ما در نمی آید که ما هر طور که خواستیم تفسیرش کنیم. اصلاً نمی شود، او ما را به دنبال خودش می کشد. تاریخ خیلی بی رحم است و هم خیلی عادل است.

شیشه های هال عوض شده است. دخترم گفت: آن وقتی که تلفن کردید این شیشه ها به صورت دخترم ریخته بود.

مهم نیست که فرزند من باشد، این یک چیز بسیار جزئی در روحیه تمام ملت ایران است. دیگر برای او اهمیت ندارد که بمب افتاده است، من که کشته نشدم، شیشه ریخته است، شیشه می ریزد دیگر! این روحیه ای بود که مادر گذشته نداشتیم. شما شهر یور سال ۲۰ را ببینید. من بچه کویر هستم و در جایی زندگی می کردم که سر راه تهران و بندرعباس و کرمان و... بوده است. من فرار نظامی ها را می دیدم. من حتی فرار رضاشاه را دیدم که رضاشاه از آنجا رد شد. سربازها فرار می کردند، افسرها فرار می کردند. حالا یادم نیست که بالباس می آمدند و یانه.

شما تاریخ آن را می دانید؟ من سر راه شاهد بودم و با چشم خود می دیدم که چگونه فرار می کردند.

اما در این جنگ که این گونه نبود. در این جنگ کسی فرار نکرد. قطعاً یک چیزی شده بود و یک حادثه ای اتفاق افتاده بود.

من خیال می کنم در مورد آنچه گذشته دو نظر وجود دارد: یکی نظر تحلیل و تعظیم که شما از آن فارغ و غافل نبودید. باید هم همین گونه باشد. تاریخ ما این گونه است. بهترین هایش را بخوانیم می بینیم که اصلاً جلوی احساساتش را نمی گیرد و اینها را شما فکر نمی کنید که دارد بی طرفی و انصاف را دارد و حبس نمی کند انصاف را حبس نمی کند ولی در عین حال او با احساسات خودش هم جلوی احساساتش را نمی گیرد. شما هم سعی کردید به اقتضای روش، جلوی احساساتتان را بگیرید اما پیدا است که نگرفتید.

یک چیزهایی هم دارد که جای پرسش دارد. ناتوانی ها و ضعف هایی که این جنگ دارد، جای پرسش دارد. ناتوانی ها و ضعف هایی هم هست که باید تحلیلش کرد. آن جایی که هیئت عمل شده است، باید تحلیل کرد. شما فرماندهی به صورتی که ارتشی ها داشته اند، نداشتید و هیچ وقت آن طور رابطه نداشتید که با فاصله باشد، خوب قطعاً یک سری چیزهایی هیئتی انجام می شود. اطاعت کورکورانه که در سپاه نبوده است در جنگ که اطاعت کورکورانه نبوده است، شما که نافرمانی نداشتید، رفاقت

داشتید اینها گاهی ممکن است که لطمه زده باشد، ناهماهنگی ایجاد کرده باشد که حتماً کرده است و شما بهتر می دانید. لااقل در جاهایی که جنگ، جنگ بیشتر چریکی بوده مثل کردستان و ... دیدید که با گرفتاری گذشت. لذا حرف هایی است که باید زد و یک سری پرسش ها داشت و تصور را شناخت. ناقص بوده است؟ بی توجهی بوده است؟ غرور بوده است؟ شما به این سؤال جواب بدهید که چرا ما پس از آنکه خرمشهر را آزاد کردیم به جنگ پایان ندادیم؟

من در بدبینی خودم و در نادانی خودم می گویم که ما پیروزیمان را با هیچ چیز عوض نمی کنیم. ما وقتی خرمشهر را گرفتیم فکر کردیم که فردا نوبت و اشنگتن است. یک هفته دیگر نوبت و اشنگتن است و بعد نوبت ...

درو دیان: این خاصیت پیروزی است و یا اینکه مادر بر خورد با پیروزی، روش درستی نداریم؟

دکتر داوری: این خاصیت پیروزی است. پیروزی شادی و غرور دارد، اما همه به یک اندازه مغرور نمی شوند. من مثال رومل را برای شما زدم. مقصودم این نیست که رومل مغلوب نشده است و مغلوب غرور خودش نشده است. رومل پایان جنگ را پیش بینی کرد و گر نه علیه هیتلر نمی شورید.

نظامی باشغل خودش زندگی می کند، نظامی شغلش این است که این مراحل را طی کند. نظامی شطرنج باز است می داند این مهره را که حرکت می دهد رقیب چه می کند و چه امکاناتی دارد. درست است که امکانات شطرنج باز بیش از امکانات یک نظامی است، اما فرمانده نظامی هم امکانات پیش رویش است او باید همه امکانات را بررسی کند. یک امکانی که بررسی می کند این است که من فقط باید پیروز شوم. در این ارتباط خوب است نکته ای را تذکر دهم: ما چهار نفری که اینجا هستیم هیچ شبیه ای در اینکه امام حسن مجتبی، ولی زمان خود بوده است، نداریم. و ما وجود آنکه جانشینش هم کنارش بوده قرارداد صلح را با معاویه ابن ابی سفیان امضا کرده است.

آن برادر هم فرق داشت - حسینی با حسنی فرق داشته او نیز حاضر بوده است. در آن روز حسین، هم حسنی بوده است. در آن وقت و در ۱۷ سال قبل از عاشورا حسین، حسنی بوده است. بعد

حسین روز عاشورا حسینی شد. او گفت خون پیغمبر هدر می شود و در عاشورا خون اولاد پیغمبر. این تاریخ را جاویدان می کند. این تشخیص و این درک در حسین است که کجا و در چه زمانی چه باید بکند.

آیا درک مادر زمان جنگ درست بوده است؟ یعنی خیلی صریح بگویم آیا ما می توانستیم فاو را بدهیم و یک چیز در مقابلش بگیریم؟ این نکته خیلی سیاسی است و ما نمی خواهیم به سیاست برگردیم. جیمی کارتر حاضر بود که هر امتیازی به ایران بدهد و گروگان ها را آزاد بکند.

درو دیان: واقعا می توانست جلوی وقوع جنگ را بگیرد؟

دکتر داوری: نمی دانم. ولی می توانست سیر حوادث را عوض کند. جنگ شاید در طرح کلی آنها بود، اما به هر حال می توانست جلوی خیلی چیزها را بگیرد.

بهتر است که برگردیم و خودمان و خطاهای خودمان را بررسی کنیم من وقتی گزارش شما را خواندم - البته تا حدودی می دانستم ولی به این صورت نمی دانستم - من هم مثل شما گریه کردم که غیر مسئول می گوید که من مسئولم. این است که من می گویم این تاریخ، تاریخ بزرگی است و بزرگی هایش را می شود نوشت و ضعف هایش را هم می توان نوشت. ما می بایستی به ایشان - امام - ادب بکنیم، ایشان به ما ادب کردند. ببینید این چه شده است؟ باید این را نشان داد.

در این چمن گل بی خار کس نمی چیند

چراغ مصطفوی با شراب بولهبی

چراغ مصطفوی و شراب بولهبی، هر دو را باید نشان داد. ضعف ها و ناتوانایی ها و قوت ها و بزرگی های خودمان در این جنگ را باید نشان بدهیم. اگر این عظمت ها نبود چگونه می شد هشت سال با ماشین جنگی عظیم عراق جنگ نمود.

لذا اگر به آن فکر نکنیم و به نقشش فکر نکنیم و همیشه به عظمت بگوئیم سود نمی بریم. من قبول دارم سیاست مداران باید در روشنی و پیروزی صحبت کنند. اما من طلبه فلسفه هم اگر بگویم نظر به عیب می کنم. «هر آنکه هنر افتد نظر به عیب کند». من که نمی توانم همه اش حُسن را ببینم. من باید چیزهای دیگر را هم ببینم.

هم حُسن را ببینم - که اگر حُسن را نبینم. بی انصافم و اگر بزرگی را نبینم. بی انصافم - اما باید سؤال هم بکنم، باید پیرسم.

ببینید امروز مگر این چرخ دارد به خوبی می گردد؟ مگر این طور که این چرخ دارد می گردد، همه درست است؟ ما باید در این مورد هم فکر کنیم که شاید اجازه ندهند که این چرخ بگردد. ما باید

دکتر داوری: جنگ چیز بدی است، جنگ چیز کثیفی است اما مردمی که جنگ نکرده اند، مردمی که جنگ ندیده باشند مردمی پخمه و پیر هستند.

من وقتی بمب در تهران می ریخت می ترسیدم، اما در عین حال فکر می کردم باید زیر بمب زندگی کرد. اگر بخواهید زندگی بکنید، باید زیر بمب زندگی کنید.

سیاسی جرأت نمی کند که بگوید او اشتباه کرده است.

هیچ کس به شما بی احترامی نمی کند. هیچ دشمنی جرأت نمی کند به شما بی احترامی کند، اما ببینم شما چه کار کردید؟ بعضی ها هم زنده ماندند، آنها هم اگر شهید می شدند آن مقام را داشتند و فرقی نمی کند، اگر آقای رضایی شهید شده بود و یا آقای

گردش این چرخ را بررسی کنیم که اگر جایی لق می خورد و اگر چوبی لای آن است، چرخ را نگه داریم و چوب را از لای آن در بیاوریم که دیگران نیابند این چرخ را متوقف کنند بنابراین هر لحظه باید این بستر و این جوی را که آب دارد در آن پیش می رود، مواظبت کرد.

ما نباید ملاحظه کسی و چیزی را بکنیم. ممکن است کسانی برنجند. بالاخره دوستان شما فرماندهان جنگ بوده اند اگر شما از آنها پیرسید و پرسش کنید، آنها می رنجند. اما حقیقت این است. اگر از داوری پیرسید شما اهل فلسفه هستی؟ تو این سینا هستی؟ قبول می کنم که نیستم. اگر قبول نکنم این هم که هستم، نیستم. اگر قبول کنم که این سینا نیستم، کار تمام است و آن وقت می شوم داوری اردکانی. و اگر گفتم این سینا هستم، این هم نیستم. کمی مشکل است که تو روی آدم بایستند و بگویند تو که کسی نیستی، تو که چیزی نیستی، تو اشتباه کردی. یا بگویند نه، تو خیلی کسی هستی، تو که از کوچه آمدی، از دانشگاه آمدی شدی فرمانده لشکر و جانت را گذاشتی در طبق اخلاص و تقدیم انقلاب کردی - اسم آنها را نمی دانم ولی شما که اسم همه شان را می دانید، اسم شان روی خیابان ها و بزرگ راه ها هست - شما که نظامی نبودید، درس نظامی که نخوانده بودید، شما از کوچه آمدید، از مدرسه آمدید، از دانشگاه آمدید و شدید فرمانده و مردم قدر شمارا می دانند و همه شمارا روی سرشان می گذارند، شما اشتباه کردید. تقصیر هم ندارید، شما نظامی نبودید. اگر کسی تاریخ زندگی همت را بنویسد به علل

صفوی شهید شده بود، مثل همت بود دیگر!

چه کار کردیم؟ چه فکر کردیم؟ چه محاسبه کردیم؟ جناب آقای هاشمی شما هم باهوشی هم سیاستمداری، هم اطلاعات داشتی از جنگ و هم گزارش های جنگ ها را به شما می دادند شما چگونه محاسبه می کردید؟ گاهی آدم یک چیزی به نظرش می رسد به خاطر جو جرأت نمی کند که بگوید.

درو دیان: اگر اجازه بفرمایید خانم جمشیدی و آقای کمره ای سؤال کنند سپس خودم نیز یک سؤال دارم.

دکتر داوری: نه راهنمایی کنید، تذکر بدهند، سؤال نکنند.

جمشیدی: شما فرمودید هر کسی هر اندازه که می فهمد می تواند صحبت کند، من از صحبت های شما این طور گرفتم که در واقع بداهت تاریخ در جنگ، همان حقیقت تاریخی در جنگ است که نیاز به توجیه و تبیین ندارد. من از صحبت های شما این طور استنباط کردم که توصیه های اساسی ما در مورد تاریخ نگاری جنگ، می بایستی در واقع به فرآیندهایی که جنگ در آنها تغییر ایجاد کرده است، معطوف بشود، در واقع باید بتواند دیالکتیک ادراک های مختلف را نشان بدهد. اتفاقاً سؤال ما همین است که ما به چه سمت می توانیم برویم؟ سؤال خودمان را در مورد تاریخ نگاری جنگ چه طور می توانیم مطرح بکنیم که بتواند این دیالکتیک را نشان بدهد؟ افرادی بر مبنای آن ادراک های مختلف، در زمانی که درگیر جنگ بودند چه طور عمل کردند و جادداشت که چه طور عمل بکنند؟ یعنی اصلاً گزاره های تاریخی چگونه باید

کنار یکدیگر گذاشته شوند، که اجازه این تشریف و تعدیل را بدهند.

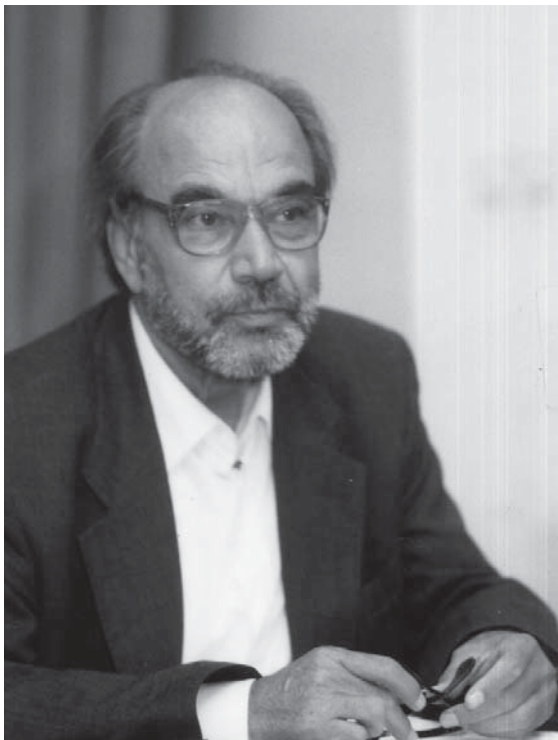
شما فرمودید که یک تاریخ نگار، درگیر احساسات و تعلقات خودش هم هست. اگر این را بپذیریم، پس چه طور می توانیم این گزاره ها را کنار همدیگر طوری قرار بدهیم که برای نسل بعدی که دارد می خواند، بفهمد که اینجا این ادراک های مختلف چگونه بر همدیگر تاثیر گذاشته اند؟ چگونه در شرایط مختلف عمل کردند؟ سؤال ما این است که چگونه تاریخ را بنویسیم که قابل نقد باشد و از کنشگران تاریخ نگاری جنگ، یک قهرمان نسازیم. آنها قطعاً کاستی هایی داشتند که ما واقعاً به آنها رسیدیم. به این مسئله وقوف داریم که این تاریخ نمی تواند تاریخ درستی باشد، چون قابل نقد نیست. با این پرسش خدمت شما آمدیم که چطور بنویسیم که این نقد، در گزاره های تاریخی مستتر بشود؟

دکتر داوری: من باز تکرار می کنم که ما همواره با تعلق زندگی می کنیم، علم پیدا می کنیم و عمل می کنیم. اما تعلق معنی اش این نیست که من آنچه را که دارد واقع می شود، نبینم. من اگر پدر باشم به فرزندم تعلق دارم، اما اگر قرار باشد که نبینم که او دارد چکار می کند و همه چیز او را حسن ببینم که در این صورت پدر نیستم. دوست دارم، علاقه دارم اما همه را حُسن نمی بینم. یک وظیفه و کار تاریخ نویس و مورخ این است که در عین اینکه علاقه دارد، بگذارد که حوادث جریان پیدا کند. بگذارد که کارها انجام بشود. کارها را چنان که انجام شده نگاه بکند. این بی طرفی به این معنا درست است به یک معنا درست نیست. بی طرفی یعنی بی تعلقی، درست نیست اما در عین حال به یک معنا درست است که من نخواهم خودم را بر تاریخ تحمیل بکنم، من نخواهم با سلیقه های خاص خودم تاریخ را تفسیر بکنم.

من اگر فرمانده را دوست دارم، توجیه نکنم؛ اگر فرمانده را دوست ندارم، بد نبینم. تاریخ گذشته است، یک جریان است. گذشته من و شما هر دو به تاریخ علاقه داریم. به جنگ مارتن نگاه کنید، هر دو هم به جنگ مارتن نگاه می کنیم. ما در جنگ مارتن پیروزی نمی بینیم. پیروزی آزادی بر بردگی می بینیم. من و شما چه کار می کنیم؟ من و شما می گوئیم که آقا شما آزادی را از کجا

دیده اید؟ این پیروزی آزادی بر بردگی را که من نمی بینم، شما از کجا دیده اید؟ بعد در عین حال به خودمان بر می گردیم، از خودمان می پرسیم نکنند تو ایرانی هستی؟ تعصب داری و بدت آمده است و تو چنین تعلق داری؟ ما به عنوان مورخ باید در برابر پرسش هایی که می کنیم خودمان را آزاد بکنیم. یک جنگی است که اتفاق افتاده و روایت شده است. این جنگ اسناد دارد. شواهد دارد، شاهد های زنده دارد. شاهد های مرده بهتر از زنده دارد، شهید دارد. شهید که می گویند شاهد است، آنها در معرض دید ما هستند، آنها در معرض تماشای ما هستند. مورخ، تماشاگر است. تماشاگر لذت می برد، تماشاگر خوشش می آید، تماشاگر گریه می کند، تماشاگر می خندد، تماشاگر که سیب زمینی نیست. ما تماشاگر جنگ هستیم. شما در جنگ شرکت داشتید، مورخ که می شوید دیگر بیرون می آید و در جنگ شرکت نمی کنید. شما تماشاگر جنگ هستید. تماشاگر چه کار می کند؟ سعدی در همه حوزه ها مدرس است. این جا هم مدرس ما است باغبان را می گذارد در مقابل تماشاگر، باغبان وقتی می رود در باغ به این درخت علاقه دارد به آن میوه علاقه دارد آن آفت را می گیرد همه اش دارد محاسبه می کند که چکار بکنم با این باغ؟

اما فردی می گوید که ما تماشاگران بستانیم، تماشاگر را



نمی گذارد تنگ چشمان نظر به میوه کنان. مآتماشاگران بستانیم و به باغ و به درخت نگاه می کنیم. ما گزارش گریم، ما عکاسیم، ما روایت گریم، ما داریم شهادت می دهیم. اصلاً من احساس می کنم شما شاهد زمانه هستید و فردا شهادت شما را دارم، می خوانم وقتی شما در این محکمه حاضر می شوید که شهادت بدهید اگر دروغ بگویند وقتی به خانه بر می گردید افسرده هستید، خودتان را ملامت می کنید، من می دانستم نگفتم خلاف گفتم وقتی می روید شهادت

می دهید ممکن است که این شهادت برایتان رفتاری هایی هم پیدا کند.

من هر چه می دانستم گفتم، هر چه می توانستم کردم و غیر از این نمی توانستم انجام بدهم. کار مورخ هم خیلی ساده و هم خیلی مشکل است. مورخ فیلسوف است، مورخ مدرس است، مورخ شاهد است. شهادت دادن کار مشکلی است. شاهد تاریخ فیلسوف هم همین طور است. درست هم می گوید من گواه زمان هستم، گواه زمانه در چکار می کند؟ گواه زمانه در عین اینکه علاقه دارد، می گذارد که امور همان طور که هستند ظاهر بشوند و به میل خود تفسیر نمی کند، به میل خود تعبیر

نیست. من می توانم شهر خودم را و مولد خودم را بهشت توصیف بکنم. به آن علاقه دارم وصیت می کنم که مرا ببرند آن جادفن کنند. اما آنجا کویر است، آنجا قصر نیست، آنجا فقر است. دوست داشتن معنی اش این نیست که من چیزی را جعل بکنم و تصرف بکنم و تغییر بدهم اگر چیزی را دوست دارم، باید همان طور که هست آن را دوست بدارم. می گویند که لیلای زیبا نبوده است، اما مجنون آن لیلای را دوست داشته است، اگر یک زن زیبا را می آورند مجنون به آن نگاه

نمی کرد. اصلاً مجنون لیلای را دوست داشت. مورخ هم لیلای خودش را دارد و لیلای خودش را دوست دارد. کج است، بد است هر چه هست آن را تصدیق می کند. مورخ نقاش است، نقاش که نمی تواند بگوید حالا که من این را دوست دارم بینی را جور دیگری درست بکنم، چشمش را برویش را این طوری بگذارم. بگذاریم حقایق ظاهر شود و ما ولی آینه باشیم، ما آینه باشیم ولی آینه کدر نباشیم و درست منعکس بکنیم. خودمان را صفا بدهیم، مورخ باید مرتب خودش را صفا بدهد و از کدورت پاک بکند که من دارم چه می بینم؟ من با که هستم؟ من عضو کدام حزب هستم؟ عضو سپاه هستم؟ افسر ارتش هستم؟ در

دکتر داوری: من خیال می کنم در مورد آنچه گذشته دو نظر وجود دارد:

یکی نظر تحلیل و تعظیم که شما از آن فارغ و غافل نبودید. باید هم همین گونه باشد. تاریخ ما این گونه است. بهترین هایش را بخوانیم می بینیم که اصلاً جلوی احساساتش را نمی گیرد و اینها را شما فکر نمی کنید که دارد بی طرفی و انصاف را دارد و حبس نمی کند انصاف را حبس نمی کند ولی در عین حال او با احساسات خودش هم جلوی احساساتش را نمی گیرد. شما هم سعی کردید به اقتضای روش، جلوی احساساتتان را بگیرید اما پیداست که نگرفتید.

یک چیزهایی هم دارد که جای پرسش دارد. ناتوانایی ها و ضعف هایی که این جنگ دارد، جای پرسش دارد.

موضوع اپوزیسیون هستم؟

جمشیدی: آقای دکتر آخر موضوع اینجاست چیزی که شما به آن اشاره می کنید تا حدودی یک امر اراده شده است. وقتی می گوئیم که مورخ باید آینه خودش را صاف بکند تا آنچه که حقیقت هست منعکس بکند، به نظر می آید انگار که با یک امر اراده شده سروکار داریم. در حالی که ادراک هر مورخ مبتنی بر شرایط

نمی کند. من که نمی توانم به سرزمین خودم، به موطن خودم که علاقه دارم بگویم آنجا بهشت بوده است، آنجا قصر بوده است. آنجا کویر است. من در کویر بزرگ شدم و آن کویر را دوست دارم ولی نمی توانم بگویم که آن کویر، گلستان بوده است. ما به هزار متر زمین که در آن درخت می کاشتیم می گفتیم باغ. باغی که اگر در تهران باشد به آن باغچه می گویند و اگر در مازندران باشد باغچه هم

است و این شرایط در معبر تغییر واقع شده است. خیلی از اوقات مشکلی که مورخ دارد می بیند و شما به عنوان یک فردی که دارید گزاره های آن را بررسی می کنید، تصورتان بر این است که به صورت یک امر اراده شده به سانسور آن واقعه تاریخی پرداخته است. اصلاً امر اراده شده نیست. یعنی الان آقای درودیان در شرایط خاصی وقتی که شروع می کنند به نقد وقایعی که دیده است متأثر از ادراک

دکتر داوری: یک وظیفه و کار تاریخ نویس و مورخ این است که در عین اینکه علاقه دارد، بگذارد که حوادث جریان پیدا کند. بگذارد که کارها انجام بشود. کارها را چنان که انجام شده نگاه بکند. این بی طرفی به این معنا درست است به یک معنا درست نیست. بی طرفی یعنی بی تعلقی، درست نیست اما در عین حال به یک معنا درست است که من نخواهم خودم را بر تاریخ تحمیل بکنم، من نخواهم با سلیقه های خاص خودم تاریخ را تفسیر بکنم.

شد، یعنی فعلاً من نمی توانم، معنی اش این نیست که من نمی دانم. ممکن است مقصودش این باشد ولی از آن عبارت و از آن برداشت، از آن سیر و وقایع نوشته شده، این بر نمی آید. یعنی فعلاً می گذارم تا پخته شود، یعنی وقتش نیست، یعنی فعلاً وقت این نیست که من این را بشکافم، فعلاً نمی خواهم این را بشکافم. من به این ملاحظه گفتم و گرنه مطلب حضرت عالی کاملاً درست است.

خودش است. این شما هستید که وقتی دارید آن را می خوانید چون با خط ادراک خودتان آن را می خوانید نگاه می کنید که خیلی چیزها در این گزاره های تاریخی نیستند بعد آن وقت اینجا تصور می کنید که شاید ایشان نمی خواسته است این را بگوید در حالی که اینگونه نیست من می گویم با ادراکی که به هر حال متأثر از شرایط هست شما چطور، تفسیرتان چیست؟

دکتر داوری: خیلی مطلب خوبی بود دوست عزیز. همین طور که می فرمایید مطلب این است که مورخ باید متذکر باشد و باید بگذارد که همه چیزها همان طوری که هستند ظاهر بشوند. اما از این مطلبی که شما گفتید از این وضعی که شما تعبیر کردید نمی تواند به آسانی خارج بشود. حق با شماست اما مطلبی که درباره دوست عزیزم آقای درودیان گفتم این نبود که شما فرمودید. من جایی انگشت گذاشتم که آقای درودیان می دانست و می توانست.

روی سخن من با آقای درودیان است، من مطلب آقای درودیان را خوانده بودم من در صفحات آخر جلد پنجم - (کتاب پایان جنگ) احساس کردم که آقای درودیان می خواهد بگوید که این زمان بگذار تا وقت دگر. بگذار این مطلب را بعداً بگویم، بگذار بعداً معلوم بشود. امام گفتند که من نمی گویم ولی بعداً معلوم خواهد شد. آقای درودیان می گویند که این قضایا معلوم خواهد شد. معلوم خواهد

البته مورخ ما هم محدودیت های ادراکی دارد. ادراکش هم بالاخره تکلیف تاریخ ما را مشخص می کند. من کاملاً تصدیق می کنم. فقط چیزی که من به عنوان دانشجوی فلسفه می گویم این است که مورخ باید مدام از خودش بپرسد که آیا من دارم درست می بینم؟ عینک به چشم ندارم؟

جمشیدی: آقای دکتر یک چیزی که بسیار مهم است ببخشید سرتان را به دردمی آورم.

دکتر داوری: نخیر.

جمشیدی: غرض من این است، نکته ای شما اشاره فرمودید مبنی بر اینکه تاریخ خصوصاً تاریخ جنگ باید بتواند دیالکتیک ادراک مختلف افراد را نشان بدهد. مثلاً چراغ مصطفوی و بولهبی را بتواند نشان بدهد. من می خواهم بگویم که خیلی مهم تر از آن و مقدم بر آن، یک چیزی است که خود مورخ با آن درگیر است و تا آن راحل نکنند نمی توانند به دیالکتیک دیگر بپردازد. آن مسئله این است که با دیالکتیکی که بین ادراک های اولیه و ثانویه خودش هست، چه بکند؟ وقتی شما می گویند که خود حقیقت تاریخی جنگ، بداهتی است که نیاز به تبیین ندارد، این با توجه به دیالکتیکی که بین ادراک های مختلف افراد هست، چند وقت دیگر با آمدن یک نسل دیگر، اصلاً ممکن است همین بداهتی که شما می گویند نیاز به توجیه و

تبیین ندارد این خودش نیاز به توجیه و تبیین داشته باشد. الان در عصری به سر می بریم که بسیاری از بداهت های تاریخی که زمانی به عنوان یک امر تحقیقی تاریخی مسلم پذیرفته بودیم، الان زیر سؤال برده می شود. چه طور باید این را حل بکنیم؟ این دیالکتیک که بین سطح مختلف ادراک افراد وجود دارد، مورخ با این دیالکتیک چه بکند؟ تا بعد برسد به اینکه گزاره های تاریخش را طوری بچیند که دیالکتیک افرادی که کنش گر خود جنگ بودند و درگیر خود صحنه جنگ بودند را نشان بدهد. مورخ خودش دائماً با خودش در حال شدن و بودن است، این را باید چه کار بکند؟ این را به عنوان یک سؤال فلسفی خدمت شما می گویم.

دکتر داوری: بله دخترم ببینید دیالکتیکی که من گفتم دیالکتیک فهم نبود. دیالکتیک فهم بیرون بود. فهم بیرون را یکی بگیرد، یعنی ما که تماشاگریم در تماشای خودمان عظمت و حقارت را کنار هم می بینیم، بد و خوب را کنار هم می بینیم، غم و شادی را کنار هم می بینیم، لذت و عذاب را کنار هم می بینیم. به خصوص در مورد جنگ، جنگ شادی هادارد، غم هادارد آشکارا شادی دارد، آشکارا غم ها دارد. بالاخره مردم ایران با آن صدای آقای گوینده - (گزارش گر عملیات) - یک انسی پیدا کرده بودند و منتظر صدای او بودند. آن گوینده الان نیست و نمی دانم کجاست.

کمره ای: آقای کریمی.

بله، اخبار جنگ را می گفت و مردم شادی می کردند و غمگین می شدند.

دکتر داوری: مورخ، تماشاگر است. تماشاگر

لذت می برد، تماشاگر خوشش می آید،

تماشاگر گریه می کند، تماشاگر می خندد،

تماشاگر که سبب زمینی نیست. ما تماشاگر

جنگ هستیم. شما در جنگ

شرکت داشتید، مورخ که می شوید دیگر

بیرون می آید و در جنگ شرکت نمی کنید.

شما تماشاگر جنگ هستید. تماشاگر چه کار

می کند؟

من فقط یک کلمه دارم و آن این است که سرمایه مورخ، امانت داری به وجود است، من قبول دارم مامکن است یک چیزی امروز بدیهی انگاریم ولی بدیهی نباشد، یافردا در آن شک بشود. این ممکن است، اما این طوری نیست که کار ما به شکاکیت برسد که هر چه را که امروز بدیهی می بینیم حتماً فردا از اعتبار بیافتد. حق با شماست بعضی چیزها از اعتبار می افتد، اما بعضی چیزها بداهتش را حفظ می کند. این نکته را که من گفتم که این جنگ، یک واقعه تاریخی بود و در آن تردید نمی کنیم.

پیدا است اینها یک چیزهایی نیست که با یک دستورالعمل اجرا شوند و مثل اینکه می گویند کتاب را چگونه بسته بندی بکنیم، این کار را انجام بدهیم. اصلاً برای مورخ نمی شود تکلیف معین کرد، نمی شود دستورالعمل معین کرد؛ اما یک چیزهایی هست که اجمالاً می توانیم در مورد آنها با هم تفاهم و توافق بکنیم. اینکه من گفتم مردم ایران هیچ کدام نمی توانند به اصل این جنگ اعتراض داشته باشند، یک حرف هایی است که احتمال می دهم در آینده هم نقل نشود. ما تجاوز نکردیم کسانی ممکن بگویند که بها نه به دست عراق دادیم؛ ممکن است که از ما ترسیدند. همین طور هم هست از ما ترسیدند و گر نه کاری به کار ما نداشتند. کسی را علیه ما هم تحریک کردند که داعیه هم داشت. باشاه هم اختلاف داشت و اصلاً با یکدیگر هم جنگ کردند. شما یادتان نیست، اگر هم بودید بچه بودید. عراق با شاه جنگ کرد، یعنی نیروی نظامی شاه با نیروی نظامی عراق درگیر شد. اما در این جنگ اخیر که شروع شد عراق مقصر بود، آنها حمله کردند و مردم ایران هم دفاع کردند. فهمیده هم زیر تانک رفت. اینها تعارف ندارد مردم کوچه و بازار وارد جنگ شدند اینها یک چیزهای بدیهی است. ما به هر حال هشت سال مقاومت کردیم، هشت سال جنگیدیم. اینها چیزهایی است که حماسه هم در آن هست، همه اش حماسه نیست، اما حماسه هم در آن پیدا می شود. آیا شما فیلم لک لک ها به خانه باز می گردند را دیده اید؟

جمشیدی: بله.

دکتر داوری: یکی از بهترین فیلم هایی هست که در آن سال

ساختند. آن سال فیلم خوب زیاد ساختند، یکی از بهترین فیلم ها

**کمره‌ای: اگر ما تاریخ را از جنس عقل و معرفت
و تفکر ببینیم که بالاخره تاریخ نسبتی با
تفکر و با معرفت دارد. ما در متن گزاره‌های
تاریخی خصوصاً جنگ، یک آمیختگی با
احساسات و عواطف داریم. در فضای تبلیغی،
ارزشی، حماسی که بر جنگ غالب و
مسلط است، سهم معرفت و عقل و
حکمت و دریافت‌های به اصطلاح
معرفت جویانه چگونه خواهد ماند؟**

بایستید، اینجا که هستید بایستید. همین اینجا یعنی شما نمی‌توانید در امتداد سال ۱۳۵۸ بایستید. شما اینجا بایستید، نگاه کنید، اینجا بایستید به جنگ نگاه کنید. به مقصدتان نگاه بکنید. امروز جنگ است، امروز دنباله جنگ است، زندگی امروز ما اداره‌ما، سیاست‌ما، انتخابات‌ما، حرف‌های امروز ما هیچ کدام از جنگ جدا نیست. این انرژی هسته‌ای یادگار جنگ است. دانشگاه این کار را نکرده است، استادان فیزیک اتمی ما این کار را نکردند. اصلاً تکنولوژی ما تکنولوژی جنگ است، پیش‌رفت صنعت ما پیش‌رفت تکنولوژی ما برای صنایع نظامی است. پیش‌رفتی که در صنایع نظامی پیدا شده در هیچ کدام از قسمت‌های صنایع ما پیدا نشده است. امروز بزرگ‌ترین مجموعه صنعتی ما صنایع نظامی ما است. بهترین تحقیقات تکنیک و تکنولوژی ما در آنجا انجام شده است، نه در دانشگاه‌ها. بیاییم چشمانمان را باز کنیم و اینها را ببینیم. مورخ باید همه جا را ببیند، اطرافش را نگاه کند، تأمل و حوصله هم داشته باشد. باید بتواند خوب و بد را تحمل کند. فرصت داشته باشد. مورخ، خبرنگار صبور است. خبرنگار می‌رود در خطرناک‌ترین جاها و خبر می‌آورد و بی‌صبرانه خبر را می‌دهد و منتشرش می‌کنند. مورخ، خبرنگاری است که خطر می‌کند و به خطرناک‌ترین جاها سر می‌زند و با صبر و حوصله بررسی می‌کند و راجع به آن حادثه فکر می‌کند، تا بفهمد آن حادثه چه بوده است. مگر شما می‌توانید جنگ را از انقلاب جدا بکنید؟ جنگ برای انقلاب است، مورخ ما انقلاب را می‌فهمد و جنگ را در متن انقلاب می‌فهمد. انقلاب در

بود. حماسه جنگ روسیه را بیان می‌کند من کاری به استالین ندارم اما وقتی که او فرمان داد از "وطن سوسیالیستی" دفاع کنید - برای اولین بار اسم "وطن" را آورد و گفت که از "وطن سوسیالیستی" دفاع بکنید - حماسه ساخته شد. این یک واقعیت تاریخی است.

یک واقعیت است که در جنگ جهانی دوم ارتش آلمان تا شش کیلومتری رفته بود. مردم مسکو از مسکو دفاع کردند، مردم مسکو از روسیه دفاع کردند. مردم استالین گراد در شهر استالین گراد دفاع کردند. ما خیلی وسواس به خرج ندهیم. من افراطی نیستم نمی‌گویم وسواس به خرج بدهید، اما می‌گویم سؤال را فراموش نکنید. همین سؤالی را که شما می‌کنید این را هم از ردیف سؤال‌هایمان حذف نکنیم. گاهی ممکن است فردا کسی در اصالت جنگ تشکیک کند. مورخ باید این را هم در نظر داشته باشد. اصلاً موضع نداریم در تاریخ. اگر شما پایتان را روی زمین نگذارید، نمی‌توانید بلند شوید، یک جایی باید پایتان را محکم بگذارید. من این را همه جا می‌گویم که حکمت است. یک معلم نقاشی داشتیم خیلی بی‌حال بود - از خاندان امامی‌ها که در اصفهان خاندان نقاشی بودند - جوانی بود معتاد و بی‌حال، وقتی یک نگاه می‌کرد به صورت شما نمی‌توانست نگاهش را ثابت نگه دارد، سرش می‌افتاد پایین، می‌کشید می‌کشید می‌کشید، سرش را بلند می‌کرد و می‌دید که برکه پر شده است. گفتم آقا شما با این بی‌حالی، چه جور این کار را می‌کنید؟ گفت: یعنی چه؟ یعنی ما خط بلد نیستیم بکشیم؟ من گفتم: ما نمی‌توانیم قطر مستطیل را کاملاً درست بکشیم، شما چگونه همچنین کاری را می‌کنید؟ گفت که: کاری ندارد قطر مستطیل هم آسان است، هیچ کدامش کاری ندارد. شما چشمتان را بگذارید این طرف، دستتان را بگذارید این طرف، روی این نقطه چشمانتان را بدوزید به آن آخر. ما امتحان کردیم - سی نفر در کلاس بودیم - ما از نقطه A وصل کردیم. این درس هندسه بود ولی من درس حکمت از آن گرفتم، برای اینکه هنوز یادم است. می‌گوید دست را بگذار روی نقطه مبدا و چشمت را بگذار به مقصد و راه بیافت. شما مورخید، مقصد هم دارید، حتماً مقصد دارید منتهی مقصدتان یک نقطه معین نیست مقصد شما کشف جریان گذشته است؛ که این گذشته چگونه واقع شده، چگونه جریان پیدا کرده است. شما اینجا

کدام دنیا واقع شده است؟ انقلاب در یک دنیای خاصی واقع شده است. حتی صد سال پیش، مشروطه واقع نشد کسانی گفته بودند که مشروطه مشروعه، که نشد و شیخ فضل الله را هم کشتند.

ببینید خانم! حتی مورخ می تواند به این سؤال های شما جواب روشن و قانع کننده بدهد. همان حرفی که شما اول زدید، ما داریم کار خودمان را می کنیم، ما نمی توانیم کاری غیر از آنچه داریم می کنیم بکنیم.

فکر کنیم ببینیم که آیا باید از این راه برویم یا اینکه توقف بکنیم؟ می توانیم این کار را بکنیم؟ همواره مراقب باشیم در راهی که داریم می رویم، سرمان را زیر نیاندازیم. در همان راه با همان سرعت و تندی که داریم می رویم به این طرف و آن طرف هم نگاه کنیم و برگردیم پشت سرمان راهم نگاه کنیم که کسی پس گردنی به ما نزند. مورخ، پاسدار راه رفته است که به راه رفته نگاه می کند. کجا بودم، چه دیدم، و از اینجا چه می توانم ببینم؟ یعنی از پشت سر به من چه خواهد رسید؟ در عین حال که من آنجا می خواهم بروم به آن روستا می خواهم برسم به آن آبادی می خواهم برسم، اما دارم پشت سر را نگاه می کنم. من با راهدار پشت سر حرف می زنم. من مراقب بیدار پشت سر هستم اما نگران پیش رو نیز هستم. مورخ برای همین، نگران پیش رویش است. در عین این مراقبت و بیداری، نگاه به گذشته می کند و به گذشته نیز می پردازد. هر کسی کار خودش را می کند، مورخ هم وظیفه ای دارد و وظیفه خودش را انجام می دهد.

درویدان: آقای کمره ای هم سؤالی از شما دارند، اجازه می فرمایید؟

دکتر داوری: جناب آقای کمره ای هم بفرماید.

کمره ای: استاد را خسته نکنیم، استفاده کردم. البته سؤالات و مسائل کم نیست، اگر مجال باشد که بعداً مزاحم بشویم و طرح مسئله کنیم. چیزی که می گویم شاید قدری به آن موضوع پرداخته شد منتهی واضح تر و شاید به تعبیر دیگری آن را طرح می کنم. اگر ما تاریخ را از جنس عقل و معرفت و تفکر ببینیم که بالاخره تاریخ نسبتی با تفکر و با معرفت دارد. ما در متن گزاره های تاریخی خصوصاً جنگ، یک آمیختگی با احساسات و عواطف داریم. در فضای تبلیغی، ارزشی، حماسی که بر جنگ غالب و مسلط است،

سهم معرفت و عقل و حکمت و دریافت های به اصطلاح معرفت جویانه چگونه خواهد ماند؟ به تعبیر دیگر چگونه ما می توانیم از فضای تبلیغی و حماسی و عاطفی به سمت گزاره های معقولی حرکت کنیم که در اثر آنها بتوانیم مسائل معرفتی ملزم و مربوط به تاریخ جنگ را احصا کنیم و به دست بیاوریم؟ این کار شدنی است؟ بایسته و سزاوار است که صورت بگیرد یا نه؟ رسیدن به آن، چه طریقی دارد؟

دکتر داوری: مطلب مشکلی است. اگر شما تاریخ جدید را نگاه بکنید، این تاریخ جدید با عقلی ساخته شده است که این عقل از فلسفه ظاهر شده است؛ یعنی با عقل دکارتی، کانتی. اما اینهایی که آن را ساختند هیچ کدام فیلسوف نبودند و فلسفه نمی دانستند اما بهره ای داشتند. از کسی به نام مهندس حامی در مشهد تجلیل می کردند که یکی از اولین مهندس های ایران بود. سازنده راه های مازندران و مناطق دیگر بود. روزی در یک هتل در مشهد با هم بودیم، با هم داشتیم از دانشگاه بر می گشتیم. من به او گفتم که خیلی بد است، فکر مهندسی همه جا را گرفته است. کسی که همه زندگیش مهندسی بوده و کار مهندسی کرده به او که نمی شود این حرف را گفت. گفت که به این شهر نگاه کن. من نگاه کردم. گفت که همه اینها را مهندس ها ساختند. به او گفتم مهندس ها ساختند؟ اینها را کارگرها ساختند. گفت بله کارگرها ساختند، اما طرحش را مهندس ها ریختند. گفتم آقای مهندس همین را می خواستم بگویم. طرح این ساختمان ها را مهندس ها ریختند ولی طرح این شهر را، طرح این تمدن را مهندس ها ریختند، ما ریختیم. گفت نه مزخرف است، گفتم پس، حرف شما هم مزخرف است. این همه بیچاره، عمله ها و کارگرها زحمت می کشند، پولش را مهندس گرفته است عنوانش را هم باید آنها بگیرند؟

گفت آخر طرح آنها نبود. گفتم اگر طرح معاملات و مناسبات نبود، اگر این شریعت نبود، اگر این قانون نبود، اگر این طرح مدرنیته نبود، مهندس چه کار می توانست بکند؟ مهندس روی طرح مدرنیته است که کار می کند. طرح مدرنیته که برای مهندس نیست، مهندس از جای دیگری آن را گرفته است.

ببینید آقای کمره ای! متفکران طرحی در می اندازند و یک

هوایی و فضایی به وجود می‌آورند. ما در این هوا و فضا نفس می‌کشیم ولی نمی‌دانیم چیست؟ من که نمی‌دانم که چقدر CO₂ در این هواست، من از دی‌اکسید کربن خبر ندارم ولی نفس می‌کشم. آنها یک هوایی ایجاد می‌کنند، این هوا هوای مطبوع و پاک است. من دارم این هوا را تنفس می‌کنم. کارگر هستم، مهندس، معلم، کارمند، سپاهی هستم، هر چه هستم دارم این هوا را تنفس می‌کنم. و در آن هوا از عقل بهره‌مند می‌شوم. در یک سفر با آقای احمدی و آقای امیدی مهمان دولت آلمان بودیم راننده بیست ساله‌ای داشتیم ما را از این شهر به آن شهر و به این طرف به آن طرف می‌برد. راننده با وجود آنکه جوان بود، چنان نظم را رعایت می‌کرد که من به آقای احمدی گفتم مثل اینکه پیش کانت درس خوانده و شاگرد کانت است که این قدر مرتب و منظم و شیک رانندگی می‌کند. از ایشان پرسیدیم آیا کانت را می‌شناسید؟ گفت نه. گفتم چقدر درس خواندید؟ گفت دبیرستان. او فقط اسم کانت را می‌دانست و اصلاً کاری نداشت که کانت کیست اما او در آن فضا، در آن نظم چنان راه می‌رود و چنان رفتار می‌کند که گویا شاگرد کانت است محیط کانتی است و روح کانت حاضر است. روح کانت آنجا حاضر بود ولی کسی از کانت خبر ندارد. کانتی عمل می‌کند، درست عین کانت عمل می‌کند. جامعه یک نظامی دارد، یک مخروط است که آن بالایش فکر است. از آن بالا فکر می‌آید و در همه جا گسترده می‌شود. اگر آن بالا ضعیف بشود، همه جا ضعیف می‌شود، همه جا از هم می‌پاشد. اینجوری نیست که ما بگوییم اینها که دارند حرف خودشان را می‌زنند، اینها که فیلسوف هستند، اینها که عارف هستند. فیلسوف گوشه گیر است و... تصور کنید که اگر فردوسی نبود، اگر حافظ نبود، اگر سعدی نبود، اگر مولوی نبود، اگر باباطاهر عریان نبود این زبان فارسی چه می‌شد؟ اگر بیهقی نبود، این فارسی چه می‌شد؟ اگر غزالی نبود، این فارسی چه می‌شد؟ اینها زبان را ساختند. اینها زبان را ساختند یعنی تاریخ ما را ساختند یعنی فکر ما را ساختند، ما را ساختند. ما با سعدی زندگی می‌کنیم حتی اگر یک صفحه از گلستان را نخوانده باشیم. فکر از راهی که ما نمی‌بینیم از منافذی که ما نمی‌شناسیم وارد زندگی ما می‌شود و ما راه می‌برد. وقتی هم که فکر نباشد ما سرگردان می‌شویم، مضطرب می‌شویم،

پراکنده می‌بینیم و پراکنده و ناهماهنگ عمل می‌کنیم. این آقای کانت که گفتم حرف خیلی خیلی مهمی زده است، خیلی حرف ساده ولی مهمی است. می‌گوید: هر کاری که می‌کنید فکر کنید که اگر همه مردم این کار را می‌کردند چه می‌شد؟ ملاک خوبی است. می‌گوید حالا که من یک کلمه دروغ گفتم چه می‌شود؟ چه اتفاقی می‌افتد؟ می‌گوید نه فکر نکنید اگر همه مردم دروغ بگویند چطور می‌شود؟ این بد است که همه مردم دروغ بگویند. اگر همه مردم دروغ می‌گویند ببینید چه پیش می‌آید؟ کاری که می‌کنید فکر کنید که هر روز باید بکنید. آن وقت ببینید چه می‌شود؟

ما هر زمانی که فکر داشتیم، هر زمانی که تفکر داشتیم چیزهای دیگری هم داشتیم. آن یک شهر با حکومت مستقل است. این شهر با بردگانش جمعیتی حدود سیصد هزار نفر داشت، که بیشترشان برده بودند. بیشتر آنتی‌ها برده بودند. این آنتی‌ها دیوک یعنی مجسمه‌سازی داشته که در حدرافائل و شاید بزرگ‌تر از رافائل بوده است. حداقل سطح هنر آنها کمتر از آثار رافائل نیست. دوستش داشته است که امروز اسم یک پزشک بر نام جالینوس بقراط دیگر پزشک بقراط است، صحبت بقراط است صحبت آن شهر سیصد هزار نفری با یک امپراطوری که از سند تا مدیترانه وسعت داشته، می‌جنگیده است.

در ماراتن جنگیده است و امروز مورخ غربی که می‌گوید آن جنگ‌ها پیروزی آزادی بر بردگی است، درست می‌گوید. آن روز که سقراط بوده است، در کنارش افراد نظامی نشسته است شاگردی که سیرت سقراط را نوشته، نظامی بوده است و شاگردان دیگرش هم نظامی بوده‌اند. نظامی سیاست‌مدار بودند. جامعه تعادل دارد، عالم تاریخ تعادل دارد. نمی‌شود که یک گوشه‌اش کج باشد و یک گوشه‌اش راست باشد. یک آدم می‌تواند پایش شکسته باشد اشکال ندارد، ولی نمی‌شود پای یک آدم قوی و ورزشکار خوش فکر شکسته باشد. خوب عارضه است، نقص است. نمی‌شود که یک آدم کله کوچک و سینه فراخ یا بالعکس کله گنده و دارای پاهای کوچک باشد. وجود بشریت یک تعادل و تناسبی دارد. البته این نسبت ثابت نیست و این طور نیست که همه باید این نسبت را داشته

باشند. این طور نیست که هر آدم یک متر و ۷۰ سانتی متر قد و ۶۰ کیلوگرم وزن داشته باشد. نه یک میزانی دارد، آدم ۴۰۰ کیلویی را آدم غیر متعادل و آدم ۷۰ سانتی متری را آدم غیر معمول می نامند. هر چیزی یک تناسبی دارد. جامعه مثل موجودی است که تناسب و تعادل دارد. این تناسب و تعادل، فکر را میزان می کند، فکر را هماهنگ می کند. فکر در جان ساری و جاری است و دست و چشم را با هم هماهنگ می کند و گرنه دست و چشم که خودشان را هماهنگ نمی کنند. چشم که تصمیم نمی گیرد دست را با خودش هماهنگ کند یا بالعکس. این جان است که این دو تا را با هم هماهنگ می کند. فکر، جان جامعه است و جان جامعه دیده نمی شود. چشم دیده می شود، دست دیده می شود، جوارح دیده می شود، اما جان دیده نمی شود. جان کجاست؟ می گویند آن جراح گفت که من زیر تیغ جراحی چیزی به اسم روح ندیدم. خوب راست می گوید چیزی به اسم روح نمی بیند، اما او است که اگر اشتباه کند آن روح می رود، آن وقت می فهمد که روح چیست.

اگر او اشتباه بکند و یک جایی را بیجا قطع بکند و یا بیجا وصل کند، مریضش می میرد و روح ظاهر می شود، نمی دانم من این قدر پراتز باز می کنم که اصل مطلب گم می شود. نمی دانم به مطلبی که فرمودید پرداختم یا نه؟

جمشیدی: آقای دکتر ببخشید، با توجه به اینکه فرمودید، لازمه تأمل برانگیز بودن تاریخ سؤال خیز بودن آن است، یعنی اینکه در واقع تاریخ مبتلا بشود به بیماری سؤال (بیماری را در وجه مثبتش می گویم) از تاریخ سؤال بشود، تا وقتی کسی آن را می خواند، دچار فکر و اندیشه شود. فقط در این صورت است که تاریخ ماندگار می شود. آیا یکی از راه های سؤال خیز شدن تاریخ این است که سؤال های مورخ در دستگاه های فکری یک فیلسوف پیچیده شود؟ و تاریخ محض از آن حالت خودش خارج بشود و به یک تاریخ فلسفی برسد؟ در واقع تاریخ نگاری جنگ ما وقتی تأمل برانگیز خواهد بود که صبغه فلسفه تاریخ به خودش بگیرد. آیا به این ترتیب جان جامعه نشان داده می شود؟

دکتر داوری: نه نه. شخصاً این کار را نکنید. اگر بخواهید این کار را بکنید، تاریخ بعد مورخ بعدی می شوید. ممکن است شما به

طبع فلسفه هم بیاورید، خیلی از مورخان هم این کار را می کنند و خیلی از مورخان هم این کار را کردند، اما اگر مورخ بخواهد در کتاب تاریخش، فلسفه بنویسد و فلسفه را راهنمای آگاهانه خودش قرار بدهد، مثلاً مارکسیست باشد. یک تاریخ ایران را روس ها نوشتند. تاریخ ایران تا قرن ۱۸ را هم نمی دانم دیدید یا ندید، کسانی که ماتریالیسم نبودند تصنعاً تاریخ ایران را طبق ماتریالیست نوشتند مثلاً اگر سرداران را بخوانید، آن جعل تاریخ است. هیچ وقت شما نمی توانید یک فلسفه ای را مقدمه کتاب تاریخ تان یا مفروض کتاب تاریخ تان قرار بدهید. همان چیزی که اول گفتم شما بگذارید تاریخ شما آزادانه آشکار شود. شما تماشاگر شوید، عینک هم از چشم تان بردارید و تماشاگر باشید. ببینید چه می گذرد آن بیماری سؤال کردن را هم داشته باشید به شرط آن که یادتان باشد که دمنه گفته: به ز طبیعت مدعی باشد که از غییم دوا کند. شما آن بیماری را بپذیرید و آن بیماری را سرمایه کارتان بدانید من بیمار این کار را می توانم من اگر سلامت شدم آن وقت می دانم چه کار دارم یک حقوقی می گیرید یک نانی می خورید آنجا هم بیشتر حقوق می دهند، برو آنجا آن کار هم بهتر است، آبرویش بیشتر است و برو آنجا، این بیماری بماند... این بیماری که باشد ما می شویم مورخ هر کسی که مورخ نمی شود.

جمشیدی: البته مورخ بودن باید تمدن داشته باشد. آقای دکتر شما اشاره کردید که اگر یک نظامی، تاریخ بنویسد می شود نظامی مورخ، در حالی که باید مورخ نظامی باشد. حالا اگر یک مورخی سؤالات خودش را با یک فونداسیون فلسفی طرح کند یا با یک فیلسوف در مورد نحوه صحیح پرسش در دستگاه پیچیده فلسفه مشورت کند، منظورم این است به جای اینکه فیلسوف مورخ باشد (که قطعاً همان آفتی که شما فرمودید پیش بیاید)، بشود مورخ فیلسوف. آیا این می تواند درست باشد؟

دکتر داوری: این ضعف تاریخ خودش را پیدا می کند، آن وقت شما از من می پرسید که ابن سینا نظرش در مورد جوهر چه بوده است؟ من برای شما می گویم که نظر ابن سینا راجع به جوهر چه بود، شما می نویسید این به درد تاریخ مانمی خورد. شما می آید یک مسئله تاریخی را با همکار خودتان در میان می گذارید، با او بحث

می‌کنید یک روشنی برای شما پیدا می‌شود امروز من بیشتر حرف زدم، شما می‌بایستی حرف می‌زدید، اما همین حرفی که من زدم شما ده کلمه گفتید و یک چیزهایی هم برای من روشن تر شد. التفات می‌کنید؟ این اصلاً مسئله فلسفه نیست. فلسفه که من گفتم اولاً فکر گفتم. فکر یک چیزی از عام، عام تر است. فلسفه می‌تواند صورت فلسفه باشد، می‌تواند عرفان باشد، می‌تواند دین باشد. اصلاً می‌تواند مورخ متفکر باشد. اصلاً مورخ درس می‌دهد، مورخ دارد گذشته را برای ما زنده می‌کند، مورخ دارد زمان را باز می‌گرداند. بنابراین لازم نیست که فیلسوف باشد. او اگر مورخ خوبی شد، فیلسوف است، متفکر است؛ به این جهت خیلی از مورخان امروز ما فیلسوفان هستند. شما به هگل نمی‌گویید یک مورخ، با اینکه او تاریخ نوشته است. به او نمی‌گویید مورخ او به تاریخ نپرداخته است او فلسفه‌اش را در تاریخ روشن کرده است و گرنه او نخواسته است تاریخ بنویسد. فلسفه تاریخی یک چیز است و مورخ هم کار دیگری می‌کند، هر چند که هر مورخی یک فلسفه تاریخ از تاریخش بیرون می‌آید، اما خودشان را مقید نمی‌کنند و خودشان را اسیر فلسفه نمی‌کنند اینک من به مشروطه اشاره کردم، می‌خواستم بگویم که اینهایی که مشروطه را مصادره می‌کنند - هر که می‌خواهند باشند، می‌خواهد دوم خردادی باشد، می‌خواهد سوم خردادی باشد، فرق نمی‌کند - او مورخ نیست و دارد مشروطه را مصادره می‌کند. یکی دوست دارد بگوید که یک تکه مشروطه برای این طایفه است، یکی دوست دارد بگوید برای این طایفه نیست، برای آن طایفه است. خیلی خوب جنگ بکنند، این جنگ، جنگ عالمانه نیست، جنگ سیاسی است و هدفش هم سیاسی است، تا چه کسی می‌برد. من استقبال کردم از اینکه امسال این همه به مشروطه پرداختند، این همه مقاله درباره مشروطه نوشتند، این همه کتاب درباره مشروطه نوشتند، خوب کاری کردند. ببینید یکی از بدبختی‌های ما و یکی از ضعف‌های کشور ما این است که ما تاریخ نداریم یعنی تاریخ نویسی نداریم، ما تاریخ نویسی خوب نداریم. شما نگاه کنید که یک سیاست‌مدار در دوره بازنشستگی برداشته یک دوره تاریخی ایران را نوشته است.

کمره ای: مشیرالدوله پیرنیا

دکتر داوری: یک سیاست‌مدار بازنشسته که خدا عمرش بدهد.

برادر کمره ای: بهتر از آن نوشته‌اند.

دکتر داوری: بعدش تقی زاده، سیاست‌مدار دیگری دنبال کار او را می‌گیرد و از پرویز تا چنگیز را نوشته است. بهتر از آن سیاست‌مدار هم کسی تاریخ این دوره را نوشته است. بعد عباس اقبال که استاد تاریخ است آمده تاریخ مغول را نوشته یعنی از چنگیز به بعد را نوشته تا رسیده به زمان قاجار. بعد یکی دیگر هم آمده تاریخ قاجار را نوشته است. آخرینش مربوط به پنجاه سال پیش است، کاری که فلسفی کرده است. نصرالله فلسفی، دیگر بهتر از او تاریخ نوشته‌اند و کسی بهتر از آن تاریخ نوشته است.

درو دیان: دیگر مارتین زحمت می‌کنیم شما هم خسته شدید. این مدتی که خدمت شما بودیم برای من خیلی قابل استفاده بود. همیشه در هنگام نوشتن تاریخ جنگ دغدغه ذهنی ام این بود که آیا این مسئله، تاریخی شده یا نشده است؟ اگر تاریخی شود به چه معناست؟ از بحثی که شما فرمودید استفاده زیادی کردم. به ویژه این نکته که احساس کردم مسئله در کار خود من است و بی خودی دنبال جای دیگری نروم. اگر من درست به موضوع بپردازم و آن ملاحظات سیاسی را که شما فرمودید کنار بگذارم، تاریخ نویسی صحیح تحقق پیدا می‌کند. این نکته در ارتباط با خیلی از مسائلی که در مورد جنگ است، در مورد تاریخ است، صدق پیدا می‌کند.

دکتر داوری: اینها را گفتم برای اینکه درک مستقیمش را دارید. شجاعتش را هم بگذارید. شما که نمی‌خواهید کسی را محاکمه بکنید؟

درو دیان: نخیر، شأن ما شأن محاکمه نیست.

دکتر داوری: شما اصلاً نمی‌خواهید کسی را ملامت کنید، تاریخ جای ملامت نیست. کسی رانمی‌شود ملامت کرد. مادرست است که از میرزا آقاخان نوری خوشمان نمی‌آید و از امیرکبیر خوشمان می‌آید، اما به عنوان مورخ، حق محاکمه نداریم. **درو دیان:** ولی ما را در بیان تاریخ محاکمه می‌کنند.

دکتر داوری: ما را محاکمه می‌کنند. درست است، حق با شماست، یعنی فردا از شما می‌پرسند که چرا این را گفتید؟